

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

زنان، فینیسیم و اقتصاد

تألیف:

محمد تقی کرمی قهپی

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

زهرا خیری دوست لنگرودی

دکتری اقتصاد



انتشارات
دانشگاه امام صادق علیه السلام

عنوان: زنان، فمینیسم و اقتصاد
مؤلفان: محمدتقی کرمی قه‌ی و زهرا خیری دوست لنگرودی
ناشر: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام
صفحه‌آرا و ویراستار ادبی: رضا عبداللهی بجن‌دی
نمایه‌ساز و ناظر نسخه‌پردازی و چاپ: رضا دیبا
چاپ و صحافی: چاپ سپیدان
چاپ اول: ۱۳۹۹
قیمت: ۵۰۰/۰۰۰ ریال
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۹۱۹-۰

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین خیابان فخررازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا، همکف، واحد ۳ و ۲
تلفن فروشگاه: ۰۳-۶۶۹۵۴۶۰۳ - تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۰۶۰۶۷۴۱۱
فروشگاه کتاب صادق: تهران: بزرگراه شهید چمران، پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه، تلفن: ۸۸۳۷۰۱۴۲
صندوق پستی ۱۵۹-۱۴۶۵۵ • کد پستی: ۰۱۴۶۵۹۴۳۶۸۱ • تلفکس: ۸۸۳۷۰۱۴۲
فروشگاه اینترنتی: E-mail: pub@isu.ac.ir • www.press.isu.ac.ir

سرشناسه: کرمی قه‌ی، محمدتقی، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور: زنان، فمینیسم و اقتصاد / محمدتقی کرمی قه‌ی و
زهرا خیری دوست لنگرودی.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۲۷۱ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۹۱۹-۰
شناسه افزوده: زهرا، خیری دوست لنگرودی، ۱۳۶۳ -
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۵۶۵۵۷

تمام حقوق محفوظ است، هیچ بخشی از این کتاب بدون اجازه مکتوب ناشر قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا و انتقال در فضای مجازی نمی‌باشد.
این اثر تحت پوشش قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

فهرست مطالب

سخن ناشر	۱۱
پیشگفتار	۱۳

بخش اول

کلیات اقتصاد فمینیستی

فصل اول: مروری بر «اقتصاد نئوکلاسیک» و «فمینیسم»	۱۹
مقدمه	۱۹
۱-۱. اقتصاد	۲۰
۱-۱-۱. مروری کوتاه بر تحولات اقتصادی و ایجاد اقتصاد نئوکلاسیک	۲۰
۱-۱-۲. مکتب نئوکلاسیک	۲۲
۱-۱-۳. روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک	۲۵
۲-۱. فمینیسم	۲۷
۲-۱-۱. موج اول	۲۸
۲-۱-۲. موج دوم	۲۹
۲-۱-۳. فمینیسم لیبرال	۳۰
۲-۱-۴. فمینیسم مارکسیسم	۳۰
۲-۱-۵. فمینیسم رادیکال	۳۱
۲-۱-۶. تفاوت‌ها و تشابهات رادیکال فمینیسم و لیبرال فمینیسم	۳۳
۲-۱-۷. فمینیسم سوسیال	۳۳
۲-۱-۸. موج سوم	۳۴
۲-۱-۹. فمینیسم پست‌مدرن	۳۵
۲-۱-۱۰. روش‌شناسی فمینیسم	۳۹
جمع‌بندی	۴۱

فصل دوم: مروری بر کلیات اقتصاد فمینیستی.....	۴۳
مقدمه.....	۴۳
۱-۲. تاریخچه.....	۴۴
۲-۲. اقتصاد فمینیستی.....	۴۹
۱-۲-۲. اهمیت تمایز میان جنس و جنسیت.....	۵۶
۳-۲. انتقادات اقتصاد فمینیستی از دیدگاه رایج در اقتصاد.....	۶۲
۱-۳-۲. مدل‌ها.....	۶۴
۲-۳-۲. روش‌شناسی.....	۶۸
۳-۳-۲. موضوعات اقتصادی.....	۸۰
الف. رفتار «غیرقابل مبادله‌ها».....	۸۱
ب. نابرابری در مصرف، درآمد و اشتغال.....	۸۳
ج. تصمیم‌گیری اقتصادی و توزیع در خانواده.....	۸۴
د. اقتصاد مراقبت.....	۸۸
هـ. اقتصاد بازار کار.....	۸۸
و. اقتصاد کلان و توسعه اقتصادی.....	۸۸
ز. تاریخ، فلسفه و تدریس.....	۸۹
۴-۳-۲. آموزش در اقتصاد.....	۹۰
۴-۲. تأثیرات اقتصاد فمینیستی در جوامع علمی.....	۹۲
جمع‌بندی.....	۹۷

بخش دوم

موضوعات مورد بررسی اقتصاد فمینیستی

فصل سوم: موضوعات مورد بررسی اقتصاددانان فمینیست در رابطه با اقتصاد کلان و توسعه اقتصادی.....	۱۰۱
مقدمه.....	۱۰۱
۱-۳. تاریخچه.....	۱۰۱
۱-۱-۳. نظریه زنان در توسعه.....	۱۰۶

فهرست مطالب □ ۷

۱۰۸.....	۲-۱-۳. نظریه زنان و توسعه.....
۱۰۹.....	۳-۱-۳. دیدگاه «جنسیت و توسعه».....
۱۱۴.....	۲-۳. مفاهیم «برابری» و «توانمندسازی» از دیدگاه اقتصاد فمینیستی.....
۱۱۴.....	۱-۲-۳. توانمندسازی زنان.....
۱۱۶.....	۲-۲-۳. شاخص توانمندسازی جنسیتی (GEM).....
۱۱۹.....	۳-۲-۳. شاخص نابرابری جنسیتی.....
۱۲۱.....	۴-۲-۳. برابری در نتایج یا فرصت‌ها.....
۱۲۲.....	۵-۲-۳. برابری تحصیلی.....
۱۲۴.....	۶-۲-۳. کار خانگی زنان.....
۱۲۶.....	۷-۲-۳. فرض نان‌آور بودن مردان و برابری شغلی زنان و مردان.....
۱۲۷.....	۳-۳. بررسی آثار سیاست‌های کلان و توسعه بر زنان از منظر اقتصاد فمینیستی.....
۱۳۸.....	۴-۳. اثر نابرابری جنسیتی بر رشد اقتصادی.....
۱۴۴.....	جمع‌بندی.....

فصل چهارم: موضوعات مورد بررسی اقتصاددانان فمینیست در ارتباط با

۱۴۵.....	چالش‌های اقتصادی-اجتماعی اشتغال زنان و بازار کار.....
۱۴۵.....	مقدمه.....
۱۴۶.....	۱-۴. ویژگی‌های خاص اشتغال زنان.....
۱۴۸.....	۲-۴. ورود زنان به بازار کار در کشورهای غربی.....
۱۵۴.....	۳-۴. تأثیر حضور زنان در بازار کار بر اشتغال مردان.....
۱۵۶.....	۴-۴. مشکلات زنان در بازار کار از دیدگاه اقتصاددانان فمینیست.....
۱۵۷.....	۱-۴-۴. تبعیض شغلی جنسیتی (تقسیم کار جنسیتی یا دیوار شیشه‌ای).....
۱۶۳.....	۲-۴-۴. نقد اقتصاددانان فمینیست به نظریه سرمایه انسانی و نقش آن در توضیح تبعیض جنسیتی در بازار کار.....
۱۷۳.....	۳-۴-۴. مشاغل پاره وقت و موقت.....
۱۷۷.....	۴-۴-۴. سقف شیشه‌ای.....
۱۸۱.....	۵-۴-۴. شکاف دستمزدی جنسیتی.....
۱۹۶.....	۶-۴-۴. کار مضاعف.....
۱۹۸.....	جمع‌بندی.....

یادداشت‌ها

۲۰۳	یادداشت‌های فصل دوم
۲۰۳	یادداشت ۱
۲۰۴	یادداشت ۲
۲۰۵	یادداشت ۳
۲۰۷	یادداشت ۴
۲۰۸	یادداشت ۵
۲۰۹	یادداشت‌های فصل سوم
۲۰۹	یادداشت ۱
۲۱۳	یادداشت ۲
۲۱۵	یادداشت ۳
۲۱۵	یادداشت ۴
۲۱۸	یادداشت ۵
۲۲۱	یادداشت‌های فصل چهارم
۲۲۱	یادداشت ۱
۲۲۵	نتیجه‌گیری
۲۳۵	فهرست منابع و مآخذ
۲۵۵	نمایه

فهرست جدول‌ها

- جدول ۱: نرخ مشارکت نیروی کار در سال ۲۰۱۵ به تفکیک جنسیت..... ۱۵۶
- جدول ۲: مشاغل آمریکا با حضور نسبتاً کم و زیاد زنان در سال ۲۰۰۰..... ۱۵۸
- جدول ۳: اندازه‌گیری میزان دستیابی به تحصیلات در کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه به تفکیک جنسیت..... ۱۷۱
- جدول ۴: آمار خلاصه اشتغال پاره‌وقت، موقت و غیرارادی به تفکیک زن و مرد... ۱۷۵
- جدول ۵: اندازه‌گیری سابقه اشتغال بر اساس جنسیت کارگران آمریکا..... ۱۷۹
- جدول ۶: تجزیه تفاوت میان کشوری در شکاف دستمزد جنسیتی..... ۱۹۴

فهرست شکل‌ها

- شکل ۱: دور باطل درآمد و کارخانه برای زنان..... ۴۸
- شکل ۲: تفاوت مردانه و زنانه..... ۷۰
- شکل ۳: قطب‌نمای ارزش جنسیتی نلسون..... ۷۲

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»
وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي
فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ
(قرآن کریم. سوره مبارکه النمل/ آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثرپذیری علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخ‌گویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد.

از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کارویژه‌های دانشگاه، در چهارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد.

از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر پیشگامان عرصه

علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکاء به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آن‌ها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت **مکتب علمی امام صادق (علیه السلام)** را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت. (ان‌شاءالله)

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

پیشگفتار

اهمیت فمینیسم در ایران تابعی از اهمیت این جنبش یا مکتب در غرب است. مانند بسیاری از مکاتب و جنبش‌های سیاسی - اجتماعی جنبش فمینیسم در آستانه و یا میانه قرن بیست و یکم دیگر واجد شور و نشاط اولیه نیست اما این امر به معنی کم‌اهمیتی این جنبش نیست. فقدان انرژی اولیه در این جنبش تا حد زیادی معلول کثرت نیروها و منابع تأثیرگذار اجتماعی در غرب و تا اندازه‌ای بیانگر نهادینه شدن و رسوب ارزش‌ها و مطالبات این جنبش‌ها و مکاتب در غرب است. بنابراین فمینیسم می‌تواند در جامعه ما همچنان به عنوان یک موضوع مطالعه و یک مصداق برای مواجهه باشد.

فمینیسم عمدتاً به عنوان یک جنبش اجتماعی شناخته می‌شود. این امر به چند دلیل صورت گرفته است: بیشتر موضوعاتی از قبیل برابری، تبعیض، خشونت و بازنمایی که در دستور کار این جنبش است موضوعاتی هستند که عمدتاً خوانش اجتماعی از آنها برجسته است و از سوی دیگر حوزه‌های علوم اجتماعی به این موضوعات بیشتر می‌پردازند. در دپارتمان‌های جامعه‌شناسی جنبش فمینیسم یا جنبش زنان یکی از نمونه‌های برجسته جنبش‌های اجتماعی محسوب می‌شود و بسیاری این عقده را بازتاب می‌دهند که فمینیسم بیش از اینکه یک مکتب یا نظریه باشد یک جنبش اجتماعی است.

با این حال می‌توان فمینیسم را یک جنبش و یا نظریه اقتصادی دانست. در واقع یکی از عوامل به وجود آمدن فمینیسم در غرب انقلاب صنعتی است. با تحول در شیوه‌های تولید اقتصادی و تشکیل قلمرو عمومی از قلمرو خصوصی و تمایز یافتن مفاهیمی چون محل

کار و محل فراغت (خانه) نیروی تولید و عامل مصرف، چالش‌های اساسی فراروی زنان قرار گرفت که بر اساس آن از سپهر عمومی طرد و به سپهر خصوصی که خصلت اصلی آن بی‌امتیازی است فراخوانده شدند. مناقشات اولیه درباره حق اشتغال زنان و اجازه آن و مالکیت زنان بر دستمزد اشتغال در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، محدودیت تصدی زنان در برخی از مشاغل، گویای نقطه عزیمت‌های اقتصادی در جنبش فمینیسم است. اوج و حضيض‌های فمینیسم در غرب را می‌توان با قبض و بسط در وضعیت معیشت و اشتغال زنان مرتبط دانست. به موازات دستیابی زنان به فرصت‌های اشتغال و رفاه تب و تاب اعتراضات و جنبش‌های فمینیستی فرو می‌نشیند و با تضییق در فرصت‌های اشتغال و نابرابری دستمزد، فعالیت‌های اجتماعی و اعتراضی آن جانی دوباره می‌گیرد.

صرف نظر از این نکته، بسیاری از دستور کارهای این جنبش دستور کارهای اقتصادی است، به غیر از فمینیسم لیبرال که گرایشی اصلاح‌طلب و محافظه‌کار در جنبش فمینیستی است، باقی‌گرایش‌های فمینیستی، گرایش‌های انقلابی و انتقادی محسوب می‌شوند که وجهه اصلی انتقادهای آنان، با این حال مهم‌ترین دستور کار فمینیسم لیبرال برابری زن و مرد در سپهر عمومی به ویژه حوزه اشتغال است. برخی از گرایش‌ها مانند فمینیسم مارکسیستی و فمینیسم سوسیالیستی با استعانت از نظریه زیربنا بودن اقتصاد در اندیشه کارل مارکس نقطه عزیمت خود را نابرابری اقتصادی زنان و مردان در موقعیت‌های اقتصادی و تقسیم کار جنسیتی قرار داده‌اند. مهم‌ترین دستور کار این گرایش در افتادن با کار خانگی به عنوان یکی از مصادیق برجسته بیگاری است. جنبش هم‌ارزی و تخمین ارزش کار خانگی زنان، مهم‌ترین راهبردهای این گرایش فمینیستی است.

برخی گرایش‌های دیگر همچون فمینیسم رادیکال در پیوند با نظریات انتقادی دیگر همچون نظریه مطالعات فرهنگی و مکتب فرانکفورت که دستور کار اصلیشان توجه به حاشیه‌های اجتماعی و اقتصادی همچون زنان، کودکان و اقلیت‌های مذهبی و نژادی است. مواجهه انتقادی با پدیده قاچاق زنان، پورنوگرافی و روسپیگری واجد سویه‌های انتقادی اقتصادی در این گرایش است.

اما این ایده که به فمینیسم به مثابه یک نظریه اقتصادی نگاه کنیم و یا در کنار سویه‌های اجتماعی و سیاسی به دیدگاه‌های فمینیستی توجه داشته باشیم در ایران چندان مورد توجه نبوده است. نویسندگان مدعی آن نیستند که سویه‌های اقتصادی و

نظریه پردازی اقتصادی در جنبش و نظریه فمینیستی سویه غالب است، اما غفلت از زمینه‌های اقتصادی و جهت‌گیری‌های ضمنی و صریح این جنبش باعث شکل‌گیری روایتی ناقص و بعضاً نادرست از فمینیسم است. امکان تجربه فمینیسم در ایران مبتنی بر الگوی رایج غربی آن و یا فرض تحقق‌گونه‌ای از فمینیسم ایرانی در ایران بدون ملاحظه زمینه‌های اقتصادی این جنبش در غرب متصور نیست. از سوی دیگر فهم دیدگاه‌ها و نظریات فمینیستی در غرب، امکان ادراکی جامع و مواجهه منطقی با آن را فراهم می‌آورد. همچنین اقتصاد فمینیستی نگاه به اقتصاد از دریچه فمینیسم است که شناخت آن به عنوان یک جریان هترو دوکس در اندیشه اقتصادی برای اقتصاددانان علاقه‌مند به مکاتب اقتصادی و مطالعات زنان لازم و کاربردی است.

کتاب حاضر حاصل مطالعه برخی از آثار مشهورترین اقتصاددانان فمینیست است. بخش اول این کتاب کلیاتی از اقتصاد فمینیستی شامل فصل اول مروری بر اقتصاد نئوکلاسیک و فمینیسم و فصل دوم کلیات اقتصاد فمینیستی است. بخش دوم کتاب، دو موضوع مهم در مطالعات اقتصاددانان فمینیست یعنی موضوعاتی در خصوص توسعه اقتصادی و اشتغال زنان را در فصول سه و چهار شامل می‌شود.

در اینجا لازم است از خانم دکتر لیلا سادات زعفرانچی بابت پیشنهاد موضوع، مطالعه کتاب و ارائه نظرات ارزشمندشان در جهت بهبود کیفیت متن و همچنین آقایان دکتر مجید بیات، دکتر عادل پیغامی، دکتر مصطفی سمیعی‌نسب، دکتر محمد نعمتی، عباس پورحسن، علی‌اکبر گشایش، رضا عبداللهی بجندی، رضا دیبا و محمد روشنی بابت کمک در چاپ و نشر کتاب تشکر و قدردانی کنیم. همچنین از تمامی دست‌اندرکاران انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) تشکر و قدردانی می‌نماییم.

محمدتقی کرمی قهی
زهرا خیری دوست لنگرودی

بخش اول

کلیات اقتصاد فمینیستے

فصل اول: مروری بر «اقتصاد نئوکلاسیک» و «فمینیسم»

مقدمه

فمینیسم (یا همان جنبش حمایت از حقوق زنان) بیش از نیم قرن پس از تدوین نخستین اثر در علم اقتصاد (۱۷۸۶) ظهور کرد. با افزایش فعالیت‌های جنبش‌های فمینیستی و ظهور موج دوم فمینیسم در دهه ۱۹۶۰ تفکر حمایت از حقوق زنان توجه گروهی از اقتصاددانان را نیز به خود جلب کرد. بدین ترتیب دهه‌های آخر قرن بیستم که مقارن با موج انتقادات وارده به مکتب اقتصادی نئوکلاسیک بود، گروهی از اقتصاددانان علاقه‌مند به نظریات فمینیستی نیز به طرح انتقادات خود از جنبه جنسیتی پرداختند. اقتصاددانان فمینیست بیشترین انتقادات خود را به جریان رایج اقتصاد یعنی اقتصاد نئوکلاسیک و عاری بودن آن از مباحث اجتماعی و اخلاقی وارد می‌دانند. لذا مروری کلی بر تغییر و تحولات علم اقتصاد و جنبش فمینیسم، دو بخش اصلی فصل حاضر را تشکیل می‌دهد. بدین ترتیب پس از مروری کوتاه بر اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک به عنوان جریان رایج اقتصاد و مروری بر روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک، توضیح کوتاهی درباره فمینیسم و تاریخ و تحولات آن و روش‌شناسی فمینیستی ارائه می‌شود.

۱-۱. اقتصاد

۱-۱-۱. مروری کوتاه بر تحولات اقتصادی و ایجاد اقتصاد نئوکلاسیک

سال‌های بین ۱۷۴۴ تا ۱۷۷۶ اوضاع انتقالی خاص حاکم در کشورهای اروپایی، زمینه تبدیل سرمایه‌داری تجاری به سرمایه‌داری صنعتی را فراهم نمود. از سال ۱۷۶۰ حرکت‌های ویژه‌ای در صنعت به ویژه در انگلستان به وجود آمد که طی آن پیشرفت‌های فنی در روش‌های تولید کشاورزی بروز کرد. البته بیش از آن از سال ۱۷۴۰ افزایشی در جمعیت به وقوع پیوست که نیروی کار موردنیاز در بخش صنعتی را فراهم می‌نمود. با فراهم آمدن زمینه‌های وقوع انقلاب صنعتی، تفکر در عصر روشنگری - قرن ۱۸ میلادی - وارد مرحله تازه‌ای شد. ریشه تحولات مذکور مربوط به قرن ۱۷ و در قالب رشد اندیشه عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی و علم‌گرایی بود. عصر روشنگری تأثیر بسیار وسیعی بر تاریخ عقاید اقتصادی و اجتماعی برجای گذارد (دادگر، ۱۳۸۳: ۲۱۲-۲۱۴).

با وجود عقاید مختلف اقتصادی در این دوران، دانش اقتصاد با نوشته شدن کتاب «آدام اسمیت^۱» با عنوان «پژوهشی درباره ماهیت و علل ثروت ملل^۲» در سال ۱۷۷۶ صورت یک علم مدون را به خود گرفت. نیاز به تدوین دانش اقتصاد از ضرورت سازمان‌دهی تولید، مبادله و توزیع کالاها نشئت می‌گرفت. چراکه وقوع انقلاب صنعتی و تبدیل سرمایه‌داری تجاری به سرمایه‌داری صنعتی در اواسط قرن ۱۸، این سازمان‌دهی را ضروری کرد.

از اسمیت و چند اقتصاددان دیگر پس از وی به عنوان اقتصاددانان مکتب کلاسیک^۳ یاد می‌شود. مکتب کلاسیک بر اساس «فلسفه اصالت فرد» بنا نهاده شده است. اقتصاددانان کلاسیک قهرمانان لیبرالیسم کلاسیک نیز به حساب می‌آیند. به طور کلی مهم‌ترین ویژگی‌های اقتصاد کلاسیک عبارت بود از: لسه‌فر، تجارت آزاد،

1. Adam Smith

2. An Inquiry into the Nature and Causes of the Wealth of Nations

3. Classical School

بازار آزاد و دولت محدود. رفتار عقلایی^۱ و تعادل عمومی^۲ از مهم‌ترین مفاهیم این مکتب است. پس از چندی ناکارآمدی‌های مکتب کلاسیک در عمل منجر به ایجاد دو مسیر جدید شد؛ یکی ظهور دیدگاه‌های سوسیالیستی و دیگری ایجاد مکتب نئوکلاسیک (دادگر، ۱۳۸۴: ۳۵۶).

مسیر دیگری در آلمان تحت تأثیر «هرمنوتیک» و «رمانتیسم» با عقلانیت ابزاری لیبرالیسم مخالفت کرد و بر اهمیت جامعه، تقدم اهداف جمعی بر اهداف فردی و اهمیت اوضاع تاریخی و فرهنگی هر کشور تأکید ورزید (دادگر، ۱۳۸۴)؛ که در اقتصاد بیشتر در تفکر اقتصاددانان مکتب تاریخی (۱۸۴۰-۱۸۷۰) جلوه‌گر شد (ابریشمی و همکاران، ۱۳۹۲: ۹۲). اما مکتب تاریخی گسترش چندانی نیافت و تنها اقتصاددانان مکتب «نهادگرایی قدیم» از آن پیروی کردند. مکتب اخیر نیز به علت مخالفت با جریان اصلی نتوانست جایگاه خوبی را از آن خود کند و جریان اصلی اقتصاد با مکتب نئوکلاسیک گره خورد. تحولی که در این دوران دانش اقتصاد به خود دید را می‌توان موارد زیر دانست:

اول) روش‌شناسی جان استوارت میل با قدرت بیشتری پذیرفته شد. در عمل نیز دغدغه‌های اخلاقی از متون اقتصادی حذف شد. کارهای اثبات‌گرایانه را بنیز^۳ و فریدمن^۴ در زمینه روش‌شناسی تأثیرگذار بود. این تصور القا می‌شد که اقتصاد با واقعیت‌ها سروکار دارد و ابزارهای لازم برای اهداف را دیگران ارائه می‌کنند (Solow, 1997: 47).

۱. اسمیت نخستین عضو مکتب کلاسیک معتقد بود انسان اقتصادی رفتاری عقلایی دارد. انسان اقتصادی تلاش می‌کند فعالیت‌هایی را در جهت افزایش سود شخصی خود به انجام برساند. فعالیت‌های افراد به منظور کسب سود، با یک نظم طبیعی در جامعه همراه شده و به رفاه عمومی می‌انجامد. یعنی گویی یک دست نامرئی چهار منافع شخصی را به سمت منافع جمعی سوق می‌دهد. بنابراین اسمیت مخالف دخالت دولت بود و اعتقاد داشت افراد باید در کسب منافع شخصی خود آزاد باشند؛ البته به شرط آنکه از قوانین عدالت اجتماعی تخلفی نکنند.

۲. عقیده مهم دیگر کلاسیک‌ها تعادل عمومی است که توسط ژان باتیست سی (۱۷۶۷-۱۸۳۲) مطرح شد. قانون سی مبنی بر اینکه «عرضه تقاضای خود را به وجود می‌آورد» قائل به آن است که به هر میزانی که تولید صورت گیرد، بازار فروش محصولات تولید شده هم فراهم می‌شود. لذا هم عرضه با تقاضا برابر است و هم اشتغال کامل وجود دارد. به این وضعیت تعادل عمومی گفته می‌شود.

3. Robbins

4. Friedman

دوم) تغییرات مهمی در نقش ریاضیات در اقتصاد صورت گرفت. دیدگاه جونزی به تدریج غالب شد و استفاده از ریاضیات در اقتصاد رشد سرسام‌آوری یافت که مقرون با توسعه اقتصادسنجی بود و رفته‌رفته، علم اقتصاد ریاضی‌گونه جایگزین منطقی دانش اخلاقی اقتصاد تلقی شد.

سوم) مکتب اثبات‌گرایی، این مفهوم را که علم اقتصاد در خدمت هدف اخلاقی است، رد کرد. حتی فلسفه اخلاق، از جمله مکتب اصالت فایده که به طور گسترده در این رشته مورد پذیرش بود، به وسیله اثبات‌گرایی کنار گذاشته شد (Kreps, 1997). در این دوران اقتصاددانان بر این نکته اتفاق نظر پیدا کردند که ادعای نظریه اقتصادی فارغ از ارزش‌ها، برای بنیان نهادن ماهیتی علمی برای این رشته امری کاملاً ضروری است (Kreps, 1997: 286).

با این حال اواسط قرن بیستم جریان جدیدی در حال شکل‌گیری بود. در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ وقایع تاریخی مانند رکود بزرگ و جنگ جهانی دوم، مطالعات «توسعه» را شکل داد و در صحنه بین‌المللی موقعیت‌های بیشتری برای پرداختن به نگرانی‌های اخلاقی فراهم شد (Zuo al. 2011). نگرانی‌های اخلاقی در مورد نتیجه پروژه‌های بزرگ در ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ گسترش یافت. در این زمان صاحب‌نظران برجسته‌ای چون دنیس گولت^۱ و آلن کراکر^۲ تلاش کردند تا مباحث «اخلاق و اقتصاد»، «اخلاق و توسعه» و «فلسفه اخلاق توسعه» را به ادبیات اقتصادی وارد نمایند (مصطفوی، ۱۳۸۹). همچنین در این دوران مباحث مربوط به «قانون و توسعه» شکل گرفت. اقتصاد فمینیستی نیز در این فضا و در نیمه دوم قرن بیستم آغاز به کار کرد. انتقاد اصلی اقتصاددانان فمینیست به جریان اصلی اقتصاد یعنی رویکرد نئوکلاسیکی است لذا در ادامه عقاید کلی نئوکلاسیک‌ها بیان می‌شود.

۱-۱-۲. مکتب نئوکلاسیک

ویلیام استلی جونز (۱۸۸۲-۱۸۳۵)^۳، کارل منگر (۱۸۴۰-۱۹۲۱)^۴ و لئون والراس

-
1. Denis Goulet
 2. David Alen Crocker
 3. William Stanley Jevons
 4. Carl Menger

(۱۹۱۰-۱۸۳۴)^۱ را بنیان‌گذاران این مکتب می‌دانند که به «مکتب نهانیون^۲» نیز مشهور است. علت این نام‌گذاری آن است که نئوکلاسیک‌ها مطلوبیت^۳ نهایی را در کانون توجهات خود قرار دادند. مطلوبیت، ارزش ذهنی مصرف‌یک کالا و لذا خصوصیتی انتزاعی بوده و خصیصه ذاتی یک کالا نیست. در واقع مطلوبیت در افراد مختلف و در زمان‌های مختلف متفاوت است. مطلوبیت نهایی ارزش ذهنی هر واحد اضافی از یک کالای معین برای یک مصرف‌کننده خاص است. هر قدر عرضه کالا بیشتر باشد اهمیت نسبی آن در سطح نهایی کمتر خواهد بود. لذا ارزش مبادله به کمیابی نسبی و یا به میزان تقاضا در رابطه با عرضه بستگی دارد و اهمیت یک کالا نزد مصرف‌کننده تعیین‌کننده قیمت آن کالا است. یعنی ارزش ذهنی مصرف‌کننده، تعیین‌کننده ارزش مبادله است. در دیدگاه نئوکلاسیک‌ها باید در اقتصاد رقابت کامل برقرار باشد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۱۸). در این دیدگاه نظام اقتصادی در صورت عدم دخالت دولت در تعادل قرار دارد. تعادل بر اساس برابری بین عرضه کل و تقاضای کل تولید ایجاد می‌شود و برابری همراه با اشتغال کامل خواهد بود. همچنین فرض رفتار عقلایی برای عوامل اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. نکته مهم این است که پیشگامان علم اقتصاد از قرون وسطی بر اهمیت اثر اخلاق و ارزش‌ها در اقتصاد تأکید می‌کردند (Maridal, 2013: 1-2)، از زمان نگارش کتاب «ثروت و ملل» آدام اسمیت این اهمیت به تدریج کم‌رنگ‌تر شد. این کم‌رنگ‌تر شدن تدریجی، پس از مارشال - یعنی تقریباً یک قرن بعد - و با شکل‌گیری مکتب نئوکلاسیک با شدت بیشتری ادامه یافت؛ به گونه‌ای که دیگر اثری از مبانی اخلاقی در کتاب‌های جریان اصلی اقتصاد باقی نماند. مارشال^۴ از خواسته‌ها جونز مبنی بر انتخاب نامی جدید برای این رشته حمایت کرد و نام اثر اصلی خود را برخلاف اقتصاددانان کلاسیک پیش از خود که از عبارت «اصول اقتصاد سیاسی» استفاده می‌کردند، «اصول علم اقتصاد» گذاشت که به تدریج این تغییر نام در سطح جهانی پذیرفته شد. در حقیقت این تغییر نام برای مارشال بخشی از یک جدال گسترده‌تر بود؛ یعنی استقلال علم اقتصاد از رشته علوم اخلاقی و رشته تاریخ در دانشگاه خود، دانشگاه کیمبریج. او نیز همچون

1. Leon Walras
2. Marginalists
3. Utility

۴. آرای خود را از اواسط دهه ۱۸۸۰ تا اواسط دهه ۱۹۲۰ منتشر ساخت

جونز قائل بود که علم اقتصاد در واقع بیشتر به علوم طبیعی شباهت دارد (و در جست‌وجوی جایگاهی در مجموعه علوم فیزیکی است) (Marshall, 1961). سرانجام مارشال در سال ۱۹۰۳، با تأسیس مدرسه و رشته مستقل اقتصاد و شاخه‌های وابسته از علوم سیاسی، به آرزوی خود دست‌یافت. به عبارت دیگر، موضع رسمی مارشال، به پیروی از میل، این بود که علم اقتصاد مرتبط با واقعیات است، نه ارزش‌ها یا سیاست‌ها. اما در حقیقت این موضع عملی مارشال نبود (الوی، ۱۳۸۴). وی پس از تعریف آنچه دانش اقتصادی را تشکیل می‌دهد، به شرح فهرست دیگری از مسائل عملی پرداخت که «اگرچه جای آن در بخش بزرگ‌تری خارج از دامنه دانش اقتصادی است، در پس‌زمینه ذهن اقتصاددان انگیزه نیرومندی برای کار وی فراهم می‌کند» (Marshall, 1961). لذا وی در کتاب اصول اقتصاد با موضوعات هنجاری نیز درگیر می‌شود و کنار «علم اقتصاد» از سیاست و هنر نیز سخن می‌گوید (Marshall, 1961: 660-61). بنابراین اقتصاد برای مارشال علم ریاضی و اخلاقی بود؛ اما جانشینان مارشال به‌زودی پس از او نمودارها و ریاضیات را از پاورقی‌ها به متن منتقل کردند و دغدغه‌های اخلاقی را نیز از لابه‌لای آن حذف نمودند.

در میان نوکلاسیک‌ها، تعریف لیونل رابینز از علم اقتصاد از شهرت بیشتری برخوردار است. وی می‌گوید: «اقتصاد علمی است که به مطالعه رفتار انسان به عنوان رابطه‌ای میان اهداف و منابع کمیاب می‌پردازد که می‌توان به روش‌های مختلفی از آنها استفاده نمود» (تفضلی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۳ به نقل از Robbins, 1935: 16). در حقیقت رابینز معتقد بود رفاه مادی قادر نیست تمام مسائلی را که اقتصاددانان با آن مواجه‌اند توضیح دهد. لذا تعریف مناسب از علم اقتصاد به جای تفکیک امور مادی از غیر مادی باید به مسئله کمیابی منابع پردازد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۳). منابع مختلف زمانی «اقتصادی» تلقی می‌شوند که کمیاب باشند. برای مثال عرضه آب‌وهوی پاک پیش از این - یعنی تا زمانی که این دو ماده در حکم منابعی لایتنهای تلقی می‌شدند - موضوعی اقتصادی نبود، ولی اکنون که ما ناگزیر در اندیشه تخصیص منابع کمیاب آب‌وهوای پاک هستیم رنگ اقتصادی به خود گرفته است. با این تعریف

1. Economics is the science which studies human behavior as a relationship between ends and scarce means which have alternative uses

اقتصاد به عرصه‌هایی کشیده می‌شود که به طور سنتی غیراقتصادی تلقی می‌شده‌اند، مانند روابط خانوادگی (سی. داو، ۱۳۸۸: ۱۰۶-۱۰۷).

۱-۳-۱. روش‌شناسی اقتصاد نئوکلاسیک

سینیور^۱ را نخستین کسی می‌دانند که مباحث روش‌شناسی را در اقتصاد به صورت یک بحث مستقل و آگاهانه (در سال ۱۸۲۵) مطرح ساخت (Bowley, 1936). تا قبل از قرن ۱۹ اقتصاد علمی اخلاقی و به عنوان شاخه‌ای از فلسفه اخلاق به شمار می‌آمد. این تفکر از دوران کلاسیک‌ها در مورد علم اقتصاد رایج بود. اقتصاد با علوم دیگر مانند روان‌شناسی و جامعه‌شناسی پیوندی نزدیک داشت. اقتصاددانان خود را نیازمند استفاده از دانش مربوط به سایر علوم می‌دیدند. اما در اواخر قرن ۱۹ اقتصاد به تدریج آهنگ جدایی از سایر علوم را سر داد. در همین زمان علوم طبیعی با تثبیت جایگاه خود الگویی ایدئال از علم را بنا نهادند که توجه اقتصاددانان را به خود جلب کرد.^۲ اقتصاددانانی چون پارتو (Pareto, 1927: 113) انتظار داشتند اقتصاد نیز بتواند به برکت استفاده از ریاضیات به همان درجه از دقت برسد که در علم مکانیک عقلایی به آن دست‌یافته‌اند. یعنی اقتصاد نیز بتواند نتایج خود را بدون استفاده از نهادهای فیزیکی و تنها با استفاده از تجربه استنباط نماید (سی. داو، ۱۳۸۸: ۱۲۵). هر چند در این زمان نیز برخی اقتصاددانان مانند مارشال - که هم در زمینه علم فیزیک و هم در زمینه علم ریاضی تخصص داشت - معتقد بودند استفاده از ابزار ریاضی نمی‌تواند جان‌شین تحلیل‌های اقتصادی شود. مارشال معتقد بود ریاضیات به عنوان یک ابزار و وسیله‌ای تحقیقاتی می‌تواند نقشی ویژه در تحقیق مسائل اقتصادی داشته باشد و بسیاری از حقایق اقتصادی را روشن کند ولی از طرف دیگر می‌تواند بسیاری از حقایق را نیز مکتوم سازد. وی معتقد بود زبان ریاضی به آن اندازه که در علوم تجربی گویاست، در علوم اجتماعی و اقتصادی توانایی ندارد (تفضلی، ۱۳۸۵: ۵۱۶-۵۱۷).

1. Nassau Senior

۲. به همین دلیل روش اثبات‌گرایی نه در فرانسه (موطن کنت) که در انگلستان، کشوری که در آن علوم به طرز شگفت‌انگیزی رشد می‌کردند، بیشترین هواداران را پیدا کرد. نیوتن در نجوم، فاراده در تبدیل انرژی و داروین در زیست‌شناسی نمونه درخشان کسانی بودند که به هر حال با نوعی اثبات‌گرایی به دستاوردهای عالی خود رسیدند (رئیس دانا، ۱۳۸۳: ۷۵).

به هر حال پس از این زمان بسیاری از اقتصاددانان رهنمودهای روش‌شناختی خود را از فلسفه علم به‌دست آوردند، حوزه‌ای که اساساً مورد توجه علوم طبیعی است. بر همین اساس فلسفه علمی اثبات‌گرایی^۱ پرورانه شد که داربست آن بر پایه قدرت منطق در استخراج قضیه‌ها و قدرت مواجهه با قضایای منطق بنیاد استوار و هدف آن به آزمون نهادن صحت درستی یا نادرستی این نظریات منطقی بود.

مبدع روش اثبات‌گرایی را آگوست کنت^۲ می‌دانند. یکی از مضامین اصلی اثبات‌گرایی که در ادامه نهضت روشنگری قرن هجدهم و تفسیر خاصی از آن به وجود آمد متکی نمودن علوم، به ویژه علوم اجتماعی بر تجربه و واقعیات قابل مشاهده و اندازه‌گیری بود (رئیس دانا، ۱۳۸۳: ۷۵). اما آنچه از نظر روش‌شناسی علم اقتصاد اهمیت دارد، پوزیتیویسم در شکل اولیه آن نزد آگوست کنت نیست. بلکه بیشتر پوزیتیویسم منطقی اوایل سده بیستم است که مباحث روش‌شناسی اقتصاد را در دهه‌های میانی این سده تحت تأثیر قرار می‌دهد. اثبات‌گرایی منطقی ریشه در محفل جمعی از متفکران و فیلسوفان اتریشی دارد که به حلقه وین^۳ معروف‌اند (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۲۷۹-۲۸۱). روش‌شناسی این اقتصاددانان به فردگرایی روش‌شناختی^۴ شهرت دارد. چراکه تمرکز این روش‌شناسی بر امر منفرد و فهم سوژکتیو یا درون ذهنی از شرایط خویش است و بر طبق آن نظریه‌های اجتماعی باید مبتنی بر نگرش‌های افراد باشند (بلاگ، ۱۳۸۰: ۳۳۳). بنا بر روش اثبات‌گرایانه تمامی گزاره‌های متافیزیکی بی‌معنا^۵ تلقی می‌شوند. همچنین بر این اساس اقتصاد به صورت علمی دستوری و نه هنجاری و اثباتی جلوه می‌کند.

اما این تنها اقتصاد نئوکلاسیک نبود که مسیر اندیشه‌های اقتصادی را تشکیل می‌داد. مکتب تاریخی آلمان، مکتب نهادگرایی قدیم، مکتب نهادی جدید، گرایش‌های توسعه مانند توسعه انسانی و توسعه پایدار و اقتصاد فمینیستی گرایش‌هایی بودند که نقش دیدگاه‌های ارزشی و انسانی را پررنگ‌تر می‌دانستند.

-
1. Positivism
 2. auguste Comte
 3. Vienna Circle
 4. Methodological Individualism
 5. meaningless

۱-۲. فمینیسم

فمینیسم در اصل واژه‌ای فرانسوی (Feminism) است که از ریشه Femin که معادل Feminine در انگلیسی و Feminin در آلمانی و فرانسه است و به معنای زن یا جنس مؤنث به کار می‌رود اخذ شده است. ریشه لاتین این واژه Femina است (جیمز، ۱۳۸۲: ۱۳ و ۱۴). عباراتی چون «طرفداری از حقوق زن»، «جنبش آزادی زنان»، «زن‌باوری»، «زن‌گرایی»، «زنانه‌نگری» و «زن آزادی‌خواهی» به عنوان معادل این واژه در زبان فارسی به کار می‌روند. ورود این واژه به زبان فرانسه را ۱۸۳۷ ذکر می‌کنند (سجادی، ۱۳۸۴) با این حال این واژه به صورت عمومی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت و تا دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی کاربرد محدود در ارتباط با مسائل خاص و گروه‌های خاص داشت برای مثال این واژه در ۱۸۷۱ در یک متن پزشکی به زبان فرانسه به کار رفت (Pande, 2018).

به لحاظ مفهومی «فمینیسم» جنبشی است که از نقش فزاینده زن حمایت می‌کند و خواهان اخذ حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زنان است. به معنای دیگر هر فعالیتی را که با هدف ارتقاء شرایط زنان در جوامع گوناگون دنیا صورت گیرد را شامل می‌شود. در معنای اصطلاحی واژه فمینیسم برای نخستین بار در اجلاس بین‌المللی زنان در سال ۱۸۹۲ استفاده و توسط یکی از نظریه‌پردازان فرانسوی به نام شارل فوریه^۱ تبیین شد (فرهمند و بختیاری، ۱۳۸۶).

هر چند خاستگاه‌های مختلفی برای این جنبش ثبت شده است، انقلاب فرانسه نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری این جنبش داشته است. جنبش فمینیستی در واقع نوعی اعتراض به مردسالاری حاکم بر اعلامیه حقوق بشر فرانسه بود؛ زیرا در این اعلامیه حقی برای زنان در نظر گرفته نشده بود. جنبش فمینیسم در سال ۱۸۴۸ در آمریکا مطرح و در همین سال اولین منشور دفاع از حقوق زنان در آمریکا تدوین شد. از آن پس اندیشمندانی چون آگوست کنت^۲ (۱۸۵۷) و جان استوارت میل^۳ (۱۸۹۶) نظریه

1. Charles Fourier
2. Auguste Comte
3. John Stuart Mill

جان استوارت میل (۱۸۳۷-۱۸۰۶)، آخرین اقتصاددان برجسته مکتب کلاسیک است. وی تفکر اقتصادی خود را به عنوان ترکیبی از تز لیبرالیسم همراه با اصلاحات اجتماعی قرار داد. ازدواج وی با هریت تیلور و انتشار کتاب انقیاد زنان موجب شهرت وی در میان فمینیست‌ها شده است.

برابری زن و مرد را در چهارچوب فردی و اومانیستی^۱ مطرح کردند (سجادی، ۱۳۸۴ به نقل از میل، ۱۳۷۷: ۴۳).

پس از انقلاب کبیر فرانسه فمینیسم دارای سه دوره مهم است: موج اول از قرن نوزدهم آغاز شد و تا سال‌های پس از جنگ جهانی اول ادامه یافت؛ موج دوم پس از وقفه جنگ اول و دوم جهانی دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ را شامل می‌شود و موج سوم در دهه ۹۰ شکل گرفت.

۱-۲-۱. موج اول

موج اول از سال ۱۸۳۰ با منازعه در مورد تحصیلات، آموزش و داشتن حق رأی برای زنان با هدف به صحنه کشیدن آنها از حوزه خصوصی به حوزه عمومی آغاز شد. زنان در این دوره خواستار تغییر در بسیاری از نهادها، از نوع لباس زنان گرفته تا حقوق فردی (برای مثال حفظ شخصیت حقوقی زن پس از ازدواج)، حقوق سیاسی (برای مثال دستیابی به حق رأی)، خانواده، ازدواج و دین بودند. نقد آنها بر مفاهیم کلیسایی، از جمله پلییدی ذاتی انسان، گناه اولیه، مقصر بودن حوا به عنوان یک زن برای رانده شدن نماد مذکر یعنی آدم از بهشت بود (علاسوند، ۱۳۹۲: ۱۵۸). آنها بازتفسیر دین مسیحیت را به شکلی که مؤید حقوق زنان باشد و همچنین نیل زنان به مقام کشیشی را مورد توجه قرار دادند و موفق به نوشتن انجیل زنان در دهه ۱۹۸۰ شدند. همچنین فمینیست‌ها در این دوره به درخواست خدمات رفاهی برای زنان در خارج از خانه، برابری اقتصادی زنان و مردان و توانایی زنان برای تأمین مالی خویش تأکید داشتند (Boxer, 1982).

نتیجه ۷۱ سال فعالیت مستمر زنان فمینیسم موج اول تصویب قانون حق رأی برای زنان در سال ۱۹۱۹ بود. پس از آن جنبش فمینیسم از دهه ۱۹۲۰ تا ۱۹۶۰ دچار افول نسبی در فعالیت‌های خود شد؛ چراکه در رابطه با دیگر خواسته‌های این جنبش اتفاق نظر در میان طرفداران وجود نداشت. برای مثال بین هواداران حقوق برابر و مدافعان توسعه قوانین حمایتی برای زنان اختلاف نظر اساسی دیده می‌شد. اوضاع سیاسی و اجتماعی روز مانند جنگ‌های جهانی، وحشت از کمونیسم و رکود بزرگ نیز مزید بر علت بود. چراکه در طول این سال‌های سیاه اقتصادی، آنچه که مهم بود یافتن راهی برای ادامه حیات بود و همین

مسئله حقوق زنان را تحت شعاع قرار می‌داد (ر.ک: Sangster, 2001). با این حال در همین دوره نیز طرفداران جنبش دارای فعالیت‌هایی بودند^۱ که نتیجه آن کم‌رنگ شدن تولیدات درون خانواده و وظایف مادری و راه یافتن زنان بیشتری به بازار کار، به علت حضور مردان در جبهه‌های جنگ و در نتیجه عدم حضور ایشان در جامعه بود. با تمام شدن جنگ جهانی دوم و بازگشت مردان به صحنه عادی زندگی، رقابت بر سر تصاحب مناصب در گرفت. شاید فرصت‌طلبی کارخانه‌داران و سوءاستفاده از تلاش کاری زنان برای جلوگیری از تعطیلی کارخانه‌ها را هم بتوان زمینه‌ساز ناراضی‌هایی به مراتب بیشتر زنان به حساب آورد. با توجه به اینکه زنان طعم حضور اجتماعی را چشیده بودند و احساس استقلال و حیثیت پیدا کرده بودند، بیرون راندن زنان از صحنه اجتماع با مقاومت بیشتری مواجه شد.

۱-۲-۲. موج دوم

موج دوم پس از حدود ۴۰ سال وقفه جنگ‌های جهانی اول و دوم در دهه ۱۹۶۰ شکل گرفت. ویژگی اصلی فمینیسم موج دوم این بود که با نقد فرهنگی و به عنوان نقد فرهنگی شروع شد. تمام جنبه‌های ایدئولوژیک - مانند قراردادهای اجتماعی (به عنوان مثال ازدواج) - یا نمادین - مانند نوع پوشش، زبان و رفتارهای اجتماعی - و یا برداشت‌ها و آگاهی‌های عمومی، هنر، فلسفه، تاریخ و علم تحت تفوق مردان و نفوذ مردسالاری قلمداد می‌شد و عرصه مبارزه به حساب می‌آمد (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۸۸). رد کلیت ازدواج، تأکید بر مجرد و داشتن شغل از جمله دیدگاه‌های مهم فمینیست‌ها در این دوره بود. فمینیست‌های موج دوم آن‌قدر به سمت افراط رفتند که حتی بر ظاهر مردانه در پوشش، آرایش و... تأکید داشتند. از مهم‌ترین نویسندگان فمینیستی این دوره به ویژه در فرانسه و انگلستان، می‌توان سیمون دو بووار^۲ و ویرجینیا وولف^۳ را نام برد. در این دوران گروه‌های مختلفی از فمینیست‌ها فعالیت داشتند:

۱. از جمله انتشار کتاب «راز و رمز زنانه»، بتی فریدون در سال ۱۹۴۹.

2. Simone de Beauvoir

3. Adeline Virginia Woolf

۱-۲-۳. فمینیسم لیبرال^۱

این گرایش با رشد سرمایه‌داری ظهور کرد و با اعتقاد به تساوی ذاتی انسان‌ها خواستار دموکراسی و آزادی‌های سیاسی شد. الگوی برابری که فمینیسم لیبرال دنبال می‌کند عمدتاً بر اساس فردیتی است که برای زن قائل است. یعنی فمینیسم لیبرال درصدد است زنان را از قیدوبندهای ناشی از محدود ماندن در سپهر خصوصی که فرض می‌شود مانع از رشد و تعالی زنان شده و آنان را از تحقق توانایی‌های ذاتیشان باز می‌دارد، رها سازد (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

نکته مهم دیگری که در عقاید لیبرال فمینیست‌ها دیده می‌شود باور این گروه به ساختگی بودن نقش‌های جنسیتی است. آنها معتقدند تفاوت‌های زنان و مردان به صورت ذاتی وجود ندارد بلکه این تفاوت‌ها محصول روابط اجتماعی در طول تاریخ است. یعنی آموزه‌ها و القائاتی که در طول زندگی اجتماعی افراد به آنها دیکته می‌شود حس زنانگی را در زنان و حس مردانگی را در مردان ایجاد می‌کند (Baehr, 2007: ۲۴۵).

یکی از مهم‌ترین منابعی که نظریات لیبرال فمینیست‌ها را در خود انعکاس داده است کتاب مری ولستون کرافت^۲ تحت عنوان دفاع از حقوق زنان^۳ است. از دیگر نظریه‌پردازان فمینیسم می‌توان بتی فریدان^۴ نویسنده کتاب «راز و رمز زنانگی»^۵ و بنیان‌گذار اصلی «سازمان ملی زنان»^۶ را نام برد. سازمان مذکور بزرگ‌ترین سازمان فمینیستی لیبرال و نماینده اصلی جناح لیبرال موج دوم فمینیسم در کنار «فراکسیون سیاسی ملی زنان»^۷ و «اتحادیه جنبش عدالت‌طلب زنان»^۸ شناخته می‌شود.

۱-۲-۴. فمینیسم مارکسیسم^۹

فمینیسم مارکسیسم حاصل گسترش نظریات مارکسیستی و برگرفته از اندیشه‌های مارکس و انگلس در مورد زن است که در قالب رفع استثمار و احیای حقوق برتر زنان در جوامع

-
1. Liberal Feminism
 2. Mary Wollstoncraft
 3. Vindication of the Rights of Women
 4. Betty Friedan
 5. Feminism Mystique
 6. National Organization of Women (NOW)
 7. National Women Political Caucus (NWPC)
 8. Women's Equity Action League (WEAL)
 9. Marxism

سرمایه‌داری خود را نمایان ساخته است. از نظر مارکسیست‌های فمینیسم سرمایه‌داری مشکل اصلی نابرابری میان زنان و مردان است. این گروه با تکیه بر نظریه مورگان درباره مادرسالار بودن جوامع اولیه بشری معتقدند پیدایش مالکیت خصوصی در جوامع موجب اسارت زنان شده است و تا زمانی که نظم، مالکیت و خانواده وجود دارد، این اسارت تداوم خواهد داشت. مارکس و انگلس بر همین اساس نظریه حذف خانواده به عنوان کوچک‌ترین واحد اقتصادی جامعه را مطرح کرده‌اند. بر اساس این نگرش عوامل وابستگی اقتصادی زنان به مردان بایستی شکسته شود تا هر دو جنس رها از انگیزه اقتصادی کارهای سخت و مشقت‌بار خانه، به فعالیت‌های بازاری اشتغال یابند (جگر، ۱۳۷۸: ۲۷۴). آنها همچنین در زمینه ارزیابی توسعه اقتصادی جهان سرمایه‌داری معتقدند بهبود اشتغال زنان به طور جهانی به وخامت وضعیت زنان کارگر فقیر در کشورهای مستعمراتی می‌انجامد (Sen and Grown, 1987). البته نو مارکسیست‌های مکتب فرانکفورت تا حد زیادی از نظریات فمینیست‌های مارکسیست عدول نموده‌اند. آنان معتقدند که در چهارچوب نهاد خانواده، به دلیل روابط عاطفی و شخصی و اعتماد بین افراد خانواده، از خودبیگانگی تا حدودی کاهش می‌یابد (قهرمانی، ۱۳۷۶: ۹۲).

در هر صورت گرایش مارکسیسم نیز مانند گرایش لیبرال به موضوع بیکاری زنان برای به چالش کشیدن نظریه‌های حاکم اقتصادی پرداخته است. فمینیست‌های مدافع این نوع گرایش خواهان طلاق آسان، القای روابط تک‌همسری، استقلال اقتصادی زنان، جدی نگرفتن روابط جنسی و حذف مالکیت خصوصی هستند و راه‌حل را در انقلاب کمونیستی پرولتاریا^۱ می‌بینند.

۱-۲-۵. فمینیسم رادیکال

این شاخه فمینیستی از اواخر دهه ۶۰ یعنی در آغازین سال‌های شکل‌گیری موج دوم به ارانه نظرات خود پرداخت. رادیکالیسم فمینیستی که بیشتر شامل فمینیست‌های مارکسیست یا سوسیالیست بود، هم از لحاظ نظری بر بسیاری از برداشت‌های مارکسیستی متکی بود و هم از لحاظ عمل سیاسی، خود را بخشی از مبارزه کلی و متحد سیر مبارزان رادیکال می‌دانست (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۲۷۱). از اولین مفسران این نگرش، فایرستون^۲ (۱۹۷۴) نویسنده کتاب «دیالکتیک جنس»^۳ است. نوع رادیکال

1. proletariat
2. Shulamith Firestone
3. The dialectic of sex

فمینیسم مشکل اساسی را ساختار پدرسالاری^۱ اجتماع می‌داند و معتقد است این ساختار، تنها ارزش‌هایی را تقویت می‌کند که در نهایت به نفع مردان و علیه زنان است. فمینیسم رادیکال نه تنها تفاوت میان زنان و مردان را قبول ندارد بلکه به برتری شأن زن نسبت به مرد تأکید می‌ورزد تا جایی که ازدواج زن با مرد را به دلیل عدم لیاقت و برابری شأن مرد نسبت به زن بر نمی‌تابد و به نوبه خود زمینه‌های ظهور جریان‌ات هم‌جنس‌گرا در غرب را ایجاد می‌کند^۲ (Carter, 1997: 92). لذا فمینیسم رادیکال که زن را موجود برتر طبیعت قلمداد می‌کند^۳، بر این باور است که زنان نه تنها باید به حقوق مساوی با مردان دست یابند، بلکه کلیه ساختارهای اجتماع نیز باید تغییر کند چون توسط مردان و به نفع مردان ایجاد شده است. لذا کلیه ارزش‌ها، باورها و تعاریف حقوقی موجود در اجتماع و هر آنچه مردان در طول تاریخ آفریده‌اند باید در جهت حفظ منافع زنان بازتعریف شود.

برای مثال کریستین دلفی^۴ و مونیگ ویتیگ^۵ دو تن از فمینیست‌های معروف فرانسوی معتقدند که نظریه‌های زیست‌شناختی در مورد تفاوت‌های جنسی، انواعی از مفاهیم اجتماعی هستند که در خدمت منافع گروه مسلط یعنی مردان می‌باشند، لذا فمینیست‌های رادیکال باهدف از بین بردن تمایز جنسی به مبارزه با مردان به عنوان طبقه اجتماعی پرداختند چراکه

۱. منظور از پدرسالاری ساختار و وضعیتی است که زنان بر پایه آن نابرابری را چه در عرصه عمومی و چه در حیطه خصوصی تجربه می‌کنند. حیطه خصوصی شامل روابط شخصی یک زن در مسائل زناشویی نیز هست. فمینیست‌ها با طرح این مفهوم محل نزاع را از «مردسالاری» به «پدرسالاری» منتقل کردند تا «ستم خانگی» نیز شناسایی شود. به عبارت دیگر فمینیست‌ها معتقدند پدرسالاری نظامی است که از خانواده آغاز می‌شود و در اجتماع ادامه می‌یابد و این نظام را همه مردان در مقابل همه زنان برای تسلط بیشتر به کار می‌گیرند (علاسوند، ۱۳۹۲: ۱۶۱).

۲. هم‌جنس‌خواهی در این دوران راهبرد مهمی به شمار می‌آمد و تنها در حیطه روابط جنسی مطرح نبوده، بلکه برای اشاره به تأکید فمینیست‌ها بر بازداشتن از همراهی مردان با نهضت فمینیسم به کار می‌رفت. مونث محوری *genocentric* در مقابل مذکر محوری *androcentric* پیش فرض هم‌جنس‌خواهی و بدین معنا بود که زنان در قیاس با مردان انسان‌هایی بهترند، ویژگی‌های اخلاقی بهتری دارند، در جایگاه یک زن هم‌دیگر را بیشتر درک می‌کنند و رفاقت آنها نه مانند مردان بر مبنای رقابت بلکه بر مبنای هم‌دلی است. پیرو این هم‌جنس‌خواهی از یکسو شعار خواهری *sisterhood* همه زنان جهان و از سوی دیگر ضرورت رفتارهای هم‌جنس‌گرایانه مطرح بود (علاسوند، ۱۳۹۲: ۱۶۲).

۳. به نظر برخی مانند سینکلر همه فمینیست‌ها به برتری سرشت زنان نسبت به مردان اعتقاد دارند (مشیرزاده، ۱۳۸۵: ۶۶).

4. Christine Delphy

نویسنده فمینیست فرانسوی و از بنیان‌گذاران نشریه *Nouvelles questions féministes* در ۱۹۷۷

5. Monique Wittig

معتقد بودند هر گاه طبقه مردان از بین برود، طبقه زنان نیز از بین خواهد رفت. از دیگر تأکیدات فمینیسم رادیکال شکل دادن به علوم اجتماعی فمینیستی است. فمینیست‌های رادیکال معتقدند موضوعات مورد مطالعه در علوم اجتماعی بیشتر زندگی عمومی را مورد توجه قرار می‌دهد، حال آنکه زندگی خانوادگی و خصوصی نیز از اهمیت برخوردار است. با تلاش این گروه حوزه شناخت به عنوان یک عرصه مبارزه فمینیستی شکل گرفت و بارزترین نمونه نهادی آن یعنی مطالعات زنان به عنوان شاخه دانشگاهی جنبش آزادی‌بخش زنان از اوایل ۱۹۷۰ وارد برنامه درسی دانشگاه‌ها و کالج‌های آمریکا شد. ضمن آنکه این گروه تا نیمه دهه ۱۹۷۰ موفق شدند برخی تغییرات را در فرهنگ پدرسالارانه (برای مثال در استفاده از زبان) ایجاد کنند (ر.ک: Dow, 1996).

۱-۲-۶. تفاوت‌ها و تشابهات رادیکال فمینیسم و لیبرال فمینیسم

هر دو گروه از لزوم پایان دادن به تبعیض جنسی در مشاغل، لغو قوانین سقط جنین و ایجاد مراکز نگهداری از کودکان حمایت می‌کنند و خواستار این هستند که برداشت از زنان به عنوان موجوداتی که باید در خانه کار کنند، وظیفه نگهداری از کودکان را به عهده داشته باشند، در مشاغل زنانه مشغول به کار باشند و در نشست‌ها به عنوان منشی و خدمتکار عمل کنند پایان یابد (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۳۲۷ به نقل از Chafe, 1972: 23). با این حال میان این دو نگرش تفاوت‌های مهمی به لحاظ راهبردی وجود دارد. در حالی که فمینیست‌های لیبرال به دنبال ورود و ایجاد تغییر در نهادها و ساختارهای موجود در اجتماع بودند، رادیکال‌ها راهبردهای جدایی طلبانه را مفید می‌دانستند، آنها معتقد بودند که نظام موجود که هم تحت کنترل مردان و هم به نفع آنهاست قابل اصلاح نبوده و بایستی به کلی تغییر کند. به علاوه رادیکال‌ها تغییر بنیادی را در حوزه‌هایی می‌دانستند که اکثراً در ورای ساختار رسمی و عینی تر جامعه بود و تغییر آنها با تغییرات حقوقی و قانونی ممکن نبود. به این ترتیب دو گروه رادیکال و لیبرال مبارزات خود را به صورت هم‌زمان و گاه مشترک ادامه دادند (مشیرزاده، ۱۳۸۲: ۳۲۸)

۱-۲-۷. فمینیسم سوسیال^۱

جریان «فمینیسم سوسیال» متأثر از فمینیسم رادیکال است که بعد از دهه هفتاد شکل گرفت. این گرایش در واقع به نقد ایرادها و اشکال‌های رویکرد لیبرالی پرداخته و سعی

داشته است از آن ایرادها دور بماند. بر طبق این دیدگاه، جنس، طبقه، نژاد، سن و ملیت خود عوامل ستم بر زنان تلقی می‌شوند. فمینیست‌های سوسیال می‌گویند با اینکه مردسالاری نظامی فرا تاریخی است، به این معنا که مردان در طول تاریخ بر زنان اعمال قدرت نموده‌اند، این نظام در جوامع سرمایه‌داری شکل خاصی به خود گرفته است. بدین معنا که مردان و نظام سرمایه‌داری از کار بدون دستمزد زنان در خانه و کنار گذاشتن زنان از حوزه عمومی بهره‌مند می‌شوند. به دلیل وجود چنین اعتقاداتی فمینیسم سوسیال به اجتماعی شدن زنان و مشارکت اجتماعی آنان، تأکید فراوان می‌ورزد (سجادی، ۱۳۸۴: ۱۸ به نقل از Jaggar, 1998: 18).

۱-۲-۸. موج سوم

موج سوم نگرش فمینیستی از اوایل دهه ۱۹۹۰ آغاز شد. فمینیسم که در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ در اوج به سر می‌برد، اواخر قرن بیستم با مشکلات فراوان مواجه شد و به سرازیری انحطاط افتاد. شکاف‌ها و دسته‌بندی‌های آشکاری در درون این جنبش به وجود آمد به گونه‌ای که بسیاری از معتقدان به ستیزه با این نهضت پرداختند و خواستار اعاده ازدست‌رفته ارزش‌های خانوادگی شدند.

تحولاتی که از نیمه دوم دهه ۱۹۷۰ و به طور خاص در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در غرب رخ داد، از جمله شکل‌گیری جامعه جدید پسامدرن یا پسا صنعتی و تحولات پیچیده در سرمایه‌داری و تبدیل آن به سرمایه‌داری بی‌سازمان و ظهور نظریات انتقادی جدید و شدیدی چون پسامدرنیته، ساختارگرایی، پسا ساختارگرایی، شالوده‌شکنی و... سبب شد فمینیسم، به عنوان جزئی از فرهنگ غرب، شدیداً دچار تحول و دگرگونی شود. انتقادهایی که جامعه خصوصاً خود فمینیست‌ها به برخی رفتارها و گفتارهای فمینیسم موج دوم داشتند و اغلب آن را به یک‌جانبه‌گرایی، مطلق‌انگاری و حاشیه‌گذاری بسیاری از زنان و بی‌توجهی نسبت به شرایط و مطالبات متفاوت زنان در قشرها، فرهنگ‌ها و وضعیت‌های متفاوت محکوم می‌کردند نیز به این تغییر و تحول دامن می‌زد.

تأثیر این انتقادات شکل‌گیری جریان‌های متعددی از فمینیسم مانند فمینیسم سیاه، فمینیسم هم‌جنس‌خواه، فمینیسم خانواده‌گرا، فمینیسم صلح‌طلب، اکو فمینیسم و...

است که این تنوع از ویژگی‌های فمینیسم موج سوم به شمار می‌آید. هر چند، جریانی که از موج دوم آغاز شده است، در اهداف و خواسته‌های خود تغییرات چندانی ایجاد نکرده است و هنوز اهدافی چون برابری، تملک نفس و دفاع از هم‌جنس‌گرایان را در دستور کار خود دارد. ضمن آنکه سازمان ملی زنان هنوز بزرگ‌ترین سازمان فمینیستی آمریکا است.

دیگر خصوصیت عمده و بارز موج سوم، تمرکز فعالیت فمینیست‌ها در نهادهای فرهنگی و دانشگاهی، نشر روزافزون کتاب و مقاله و انتقاد به ماهیت مردگرا و مردمحور همه علوم، اعم از فلسفه، زیست‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روان‌شناسی و... است. این در حالی است که تلاش در جهت ارائه جایگزینی علوم با صبغه زنانه به دست مدعیان این نگرش همچنان ادامه دارد.

ظهور رشته‌های خاص فمینیستی مانند «معرفت‌شناسی فمینیستی»، «اخلاق فمینیستی»، «فلسفه سیاسی فمینیستی»، «الهیات فمینیستی» و غیره و همچنین ایجاد گرایش با عنوان «فمینیسم پست‌مدرن» از دیگر ویژگی‌های موج سوم فمینیسم است.

۱-۲-۹. فمینیسم پست‌مدرن

بعد از دهه ۷۰ گروهی تحت‌تأثیر آموزه‌های پست‌مدرن خود را فمینیست پست‌مدرن نامیدند. آنها تئوری پست‌مدرنی پیرامون زنان را برای تحکیم و تقویت مطالعات مربوط به واقعیات مذکور بسیار مناسب می‌دانند و معتقدند این تئوری می‌تواند تفاوت‌های بین زنان را در دوره‌های تاریخی و طی فرهنگ‌های مختلف مورد توجه قرار دهد. همچنین معتقدند پست‌مدرنیسم با تأکید بر فراهم کردن شرایطی مطلوب برای زدودن هر گونه ساختار مفروض و منطقی، زمینه مناسبی را برای ایده‌های فمینیستی از جمله نفی تقسیم‌بندی‌های ساختارمند و سنتی بین مرد و زن، سیاه‌وسفید، طبقه متوسط و بالا و... فراهم نموده است.

فمینیسم پست‌مدرن از منظر برخی صاحب‌نظران نه یک حرکت در درون دایره فمینیسم، بلکه جریانی فراتر از فمینیسم است که قصد عبور از تمامی تقسیم‌بندی‌ها، اصول و مانیفست فمینیسم رایج و معقول را دارد و در واقع یک جریان «آن‌سوی فمینیستی» است؛ چراکه جریانات فمینیستی عموماً سعی دارند خود را متمایز از دیگر